

نگاهی اجمالی به تعدادی از تئوری‌های مکانی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای

دکتر غلامرضا لطیفی

به ارزش‌شان سنگین یا حجیم هستند باید در نزدیکی شهر تولید شوند به دلیل این‌که هزینه‌ی حمل‌ونقل آن‌ها در غیر این صورت بیشتر خواهد بود. کالاهایی که زود از بین می‌روند نیز باید در فاصله‌ی کمتر از شهر تولید بشوند. در زمین‌های دور از شهر باید کالاهایی را که نسبت به ارزش‌شان سبک‌تر هستند تولید کرد.

با این استدلال فن تونن دایره‌های متحدالمرکزی را در نظر گرفت که هر کدام در اطراف شهر یک نوع خاص از محصولات کشاورزی را تولید می‌کنند. بنابراین عامل مهم در تئوری فن تونن «حمل‌ونقل» بود. به همین دلیل است که به نظر فن تونن جنگل‌داری باید در نزدیکی شهر انجام پذیرد و محصولات کشاورزی صنعتی سبک مثل بذک بهتر است در فواصل دورتر از شهر تولید شوند.

تئوری فن تونن یک تئوری معین (deterministic) از کاربری اراضی است. تا اواخر قرن نوزدهم مطالعات مکانی صورت نمی‌گیرد به دلیل این‌که در این زمان در اروپای غربی مبحث اساسی و غالب صنعت گرایی، رشد سریع و شتابان شهری بود. در اواخر قرن نوزدهم لون هارد (Launhardt) با استفاده از اصول هندسی، مکان بعضی از صنایع را مطالعه کرد و در سال ۱۹۰۲ هالفورد مک کیندر (Halford Mckinder) ایده‌ها و تفکراتی را در این زمینه ارائه داد که بعدها توسط وبر (Weber) در سال ۱۹۰۹ پیگیری شد.

این مطالعات غالباً در مورد مکان‌یابی واحدهای صنعتی صورت

۱-۱- تئوری‌های مکانی (seiroeTh noitacoL)

تئوری‌های عمومی ارائه شده برای توضیح ساختار و عملکرد اقتصادی سرزمین از تحقیقات فن تونن (Johann Heinrich Von Thunen) نشأت می‌گیرند. در حدود ۱۸۰۰ میلادی، فن تونن دانشجوی کشاورزی بود که بعدها به عنوان کشاورز زمینی را در منطقه‌ی کشاورزی Mecklenburg، منطقه‌ای دورافتاده، فاقد سیستم جاده‌ای مناسب ولی با نوع خاک مطلوب برای کشاورزی، تصاحب نموده و مشغول به کار شد. منطقه‌ی Mecklenburg منطقه‌ای توسعه نیافته بود و فن تونن همواره در این فکر بود که چگونه می‌توان از منابع طبیعی و نیروی انسانی این منطقه به نحو احسن استفاده کرد. نتیجه‌ی این تفکرات تئوری مکانی او بود که در سال ۱۸۲۶ میلادی ارائه گردید.

فن تونن یک شهر بزرگی را در مرکز دشت‌های با حاصلخیزی یکنواخت (Uniform Fertility) فرض کرد که در اطراف آن هیچ شهر دیگری وجود نداشت. این تک شهر مرکزی، به نظر فن تونن باید به نواحی روستایی خود خدمات و کالا (کالاهای صنعتی) ارائه داده و بازاری برای خرید محصولات مازاد مردم روستایی باشد. مسئله‌ای که فن تونن به آن پرداخت «الگوی کشت» ای بود که باید دنبال می‌شد. با این فرض که تصمیم برای کشت به صورت عقلانی و منطقی انجام می‌گیرد.

بر این اساس فن تونن گفت پس آشکار است محصولاتی که نسبت



خلاصه نمود:

۱- روش کمترین هزینه (Least Cost Approach) که ابتدا توسط آلفرد وبر و سپس هوور بسط و گسترش داده شده است، مکان صنایع را براساس کمینه کردن هزینه‌ها پیشنهاد می‌کند. در این روش فرض بر این است که تولیدات یک کارخانه در هر جا که تولید شود قابل فروش است (عامل بازار ثابت در نظر گرفته شده است).

۲- روش تحلیل ناحیه بازار (Market Area Analysis) بر روی تقاضا و عوامل بازار تأکید دارد و توسط آگوست لوش ارائه شده است. در این روش بازار به عنوان عامل مهمی در تعیین مکان صنایع محسوب می‌شود. مکان بهینه برای صنایع مکان بیشترین درآمد است، جایی که درآمدها از هزینه‌ها بسیار بیشترند.

۳- روش بیشینه کردن سودمندی (Profit Maximization Approach) که توسط گرین هات و آیزارد ارائه شده است، مکان بهینه برای صنایع را مکانی می‌داند که در آن سودمندی بیشترین است. این مکان ممکن است نه مکان کمترین هزینه و نه مکان بیشترین درآمد باشد. در حقیقت این روش، نتیجه‌ی منطقی دو روش بالاست.

۱-۲- قطب رشد و مفاهیم مرتبط

(Growth Poles and Related Concepts)

مفهوم توسعه‌ی قطبی شده (Polarized Dev't) در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی توسط پرو (Perrux 1955)،

گرفت. (تصمیم‌گیری در مورد مکانیابی واحدهای صنعتی در ارتباط با پایین آوردن هزینه‌ی حمل‌ونقل شکل گرفت). در سال ۱۹۱۵ میلادی گالپین (Galpin) جامعه‌شناس آمریکائی جوامع روستایی و یسکانسین را مورد مطالعه قرار داد. او مدعی بود که در شرایط ایده‌آل، سکونت‌گاه‌هایی که دارای تعداد و سطح خدمات یکسانی هستند، در فواصل یکنواخت در سطح سرزمین توزیع شده و نواحی مکمل هر مرکز شکل دایره‌ای به خود می‌گیرند.

در اوائل دهه‌ی ۱۹۳۰ در انگلستان دیکنسون (Dickinson) جغرافیدان انگلیسی رابطه‌ی بین اندازه‌ی جمعیت و تعداد کالاها و خدمات مختلف در شهرهای کوچک منطقه‌ی آنجلیای شرقی (Anglia East) که از نظر کشاورزی بسیار غنی بود را مطالعه نمود. اما شاید مهم‌ترین مطالعات پیشگام مطالعه‌ی والتر کریستالر (Walter Christaller) جغرافیدان آلمانی باشد که مطالعه‌ی اصلی او در سال ۱۹۳۳ به زبان آلمانی منتشر و در سال ۱۹۶۶ به انگلیسی ترجمه شده است. کریستالر در مطالعه‌ی سکونت‌گاه‌های جنوبی آلمان سعی کرد برای سؤال زیر پاسخی بیابد «چه عواملی تعداد، اندازه و توزیع شهرها را تعیین می‌کند؟» سؤالات اساسی که کریستالر کرد این‌ها بودند: آیا یک اصول عمومی که تعداد، اندازه و توزیع مجتمع‌های زیستی را تعیین می‌کند، وجود دارد؟ آیا موقعیت مکانی شهرها، چه کوچک و چه بزرگ، صرفاً شانس بوده است؟

تئوری‌های ارائه شده در مورد مکان صنایع را می‌توان به شرح زیر

متمرکز» (Concentrated Decentralization) را تجویز می‌کند. ایده‌ی اساسی او این است که رشد صنایع شهری در کشورهای در حال توسعه، با متمرکز کردن امکانات و تسهیلات زیربنایی و سرمایه‌گذاری‌های مولد در نقاط انتخاب شده که استعداد رشد دارند به مناطق عقب افتاده (Backward Regions) پخش خواهد شد. جان فریدمن (۱۹۶۶، ۱۹۷۲) نظریه «متمرکز غیرمتمرکز» رادوین را دکترین قطب رشد دانسته و تئوری «مرکز پیرامون» (Core-Periphery) خود را در اثر مطالعه‌ی توسعه‌ی منطقه‌ای ونزوئلا ارائه می‌دهد.

او معتقد است که توسعه در اثر مراحل ناپیوسته اما تجمعی (Discontinuous-but Cumulative) ابداع، و با در نظر گرفتن اثرات عوامل فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، اتفاق می‌افتد. اما او اثرات عوامل سیاسی را از همه‌ی عوامل فوق مهم‌تر دانسته مدعی است که ناحیه‌ی مرکزی غالب (Dominant Core Area) نواحی پیرامونی خود را با انحصار کردن اطلاعات و قدرت سیاسی استثمار می‌کند.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ هسن (N.Hansen) با اعتقاد به مرتبط بودن تئوری قطب رشد به سیاست‌های توسعه‌ی منطقه‌ای، هشدار داد با وجودی که استراتژی‌های قطب‌های رشد مزیت زیادی به روش‌های مکان مرکزی و تئوری‌های مکانی دارد، اما در هر حال زیاد نمی‌توان بدان تأکید کرد. برای این‌که تئوری قطب‌های رشد به شدت نیاز به تغییرات بنیانی دارد. یا عبارتی مفهوم قطب‌های رشد نیاز به تعریف دقیق و مشخص دارد.

منتقدین تئوری قطب رشد

لو و صالح در عملی بودن تئوری قطب رشد برای کشورهای آسیایی تردید داشته، عنوان می‌کنند که به دلیل ماهیت قطب‌های رشد (تکنولوژی سرمایه‌بر و بزرگ مقیاس) و همچنین به دلیل این‌که این استراتژی به عنوان ابزاری برای صنعتی شدن سریع و وابسته به بخش خارجی، تولیدات صنعتی را افزایش خواهد داد، اما باعث افزایش اشتغال نخواهد شد. با توجه به تجارب کشورهای آسیایی که نرخ رشد جمعیت بسیار بالایی دارند، قابلیت جذب نیروی کار توسط این استراتژی زیر سؤال می‌رود. آن‌ها مدعی هستند که این استراتژی به دلیل اینکه شهرگرا (Urban-Oriented) است پیوند ضعیفی با نواحی روستایی این شهرها داشته و بنابراین یک استراتژی جزئی یا ناقص (Partial) است و باید توسط روش‌های دیگر تکمیل گردد. آنها معتقدند که:

(۱) در یک نظام اقتصادی بازار، نمی‌توان تضمین کرد که مؤسسات (شرکت‌های) خصوصی فعالیت‌های صنعتی خود را در قطب‌های رشد

میردال (Myrdal 1957) و هیرشمن (Hirschman 58) ارائه و معرفی گردید. ارائه‌ی این نظریه بیشتر به دلیل ماهیت استاتیک نظریه‌های مکان‌های مرکزی و مکانی و همچنین مفروضات محدود تئوری‌های رشد موزون توسعه‌ی اقتصادی صورت گرفت.

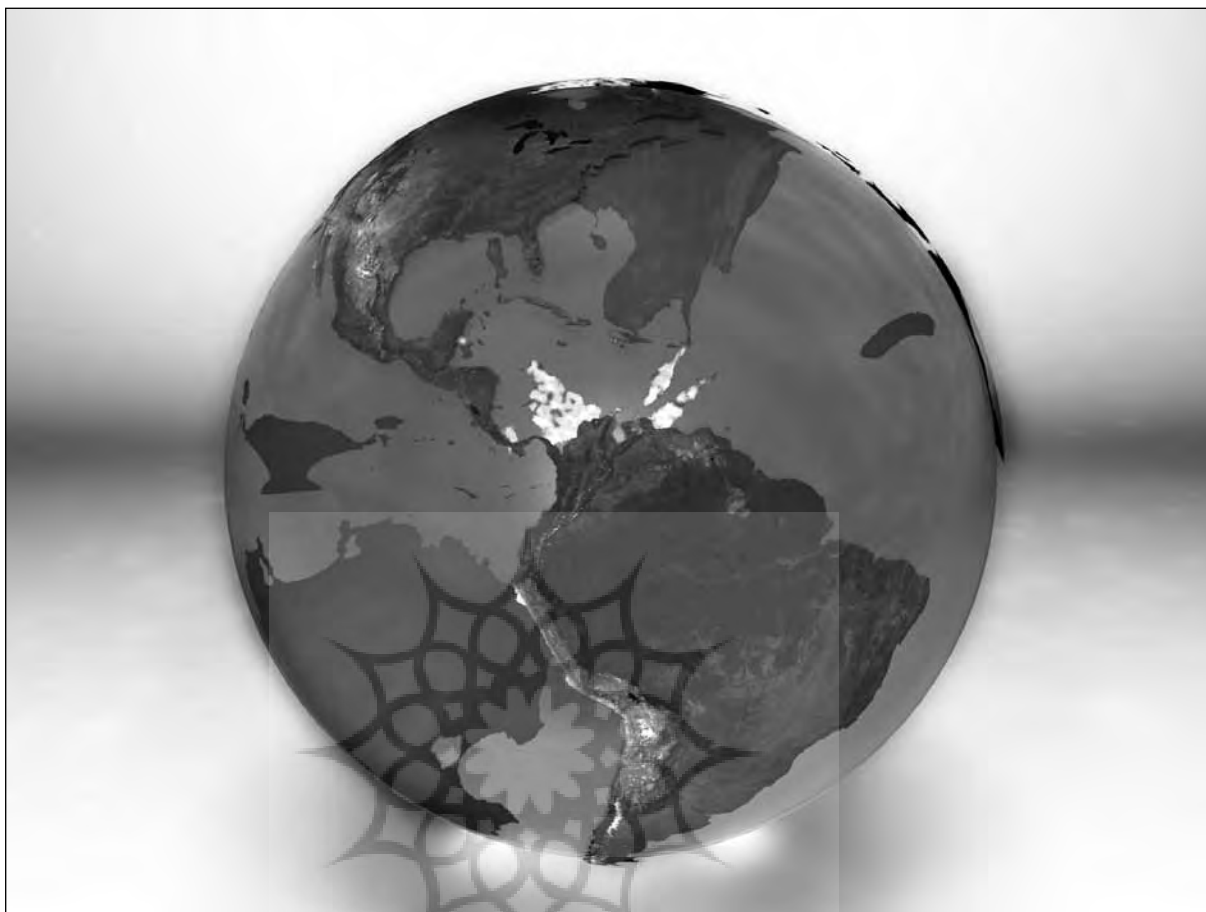
اصطلاح «قطب رشد» ابتدا توسط فرانسوا پرو، اقتصاددان فرانسوی در سال ۱۹۵۵ معرفی گردید. استنباط اولیه‌ی پرو از قطب رشد بیان قطبی شدن غیرفضائی اقتصاد در رابطه با مشکلات پیوندها و اثرات بی بین بخشی بود. به نظر او قطب‌های (Multiplier Effects) شمار رشد ممکن است شرکت‌ها یا صنایعی باشند که دارای عملکرد پایه‌ای بوده و پتانسیل زیادی برای رشد دارند. ایده‌ی توسعه‌ی ناموزون پرو بر این اصل استوار بود که توسعه ناموزون است و ابتدا در گره‌های کلیدی اتفاق می‌افتد که از آنجا این توسعه به مناطق دیگر (Key Nodes) پخش شده و باعث توسعه‌ی مناطق مستعد می‌گردد. نظریه‌ی پرو ابتدا به عنوان ابزاری برای توضیح استخوان‌بندی توسعه‌ی اقتصادی به (Jacques) انگاشته شد. اما ژاک بودویل (Abstract) صورت انتزاعی شاگرد پرو ابعاد فضایی نظریه‌ی پرو را بسط داد. او به (Key Nodes) اهمیت مجتمع‌های بزرگ صنعتی تأکید کرده و اشاره می‌کند که یک قطب رشد مجموعه‌ای از فعالیت‌هایی است که دور یک فعالیت محرک جمع شده‌اند (Propulsive).

در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ رشد ناموزون با مطالعات میردال و هیرشمن اهمیت بیشتری یافت. هیرشمن با الهام گرفتن از ایده‌ی توسعه‌ی قطبی شده پرو، معتقد است که استراتژی‌های توسعه باید در بخش‌های اندکی متمرکز شود تا این‌که در پروژه‌های بیشتری پخش شده باشند. او مدعی بود که رشد توسط بخش‌های پیشرو (Leading Sectors) اقتصادی شروع و به بقیه‌ی بخش‌ها انتقال پیدا می‌کند.

یکی دیگر از طرفداران استراتژی رشد ناموزون میردال می‌باشد که نظریه‌ی او وجوه مشترک زیادی با نظریات هیرشمن دارد. او همانند هیرشمن توسعه را حاصل میان کنش بین نواحی پنداشته و معتقد است که در ابتدا تفاوت‌ها در شکوفائی و رونق (Prosperity) مناطق افزایش داشته ولی پس از مرحله‌ای از توسعه‌ی اقتصادی این تفاوت‌ها کاهش یافته و تمامی نواحی دارای رونق یکسانی می‌شوند.

هر دو میردال و هیرشمن معتقدند که استراتژی‌های توسعه باید فقط در تعداد اندکی از بخش‌ها، و نه در پروژه‌های پخش شده، متمرکز شود. آن‌ها مدعی هستند که تمرکز منابع در مراکز شهری پیشرو باعث رشد نواحی آنها از طریق «اثرات رخنه به پائین» (Trickle Down Effects) می‌شود.

در سال ۱۹۶۳ لویدرادوین (Lloyd Rodwin) در مقاله‌ی خود تحت عنوان «انتخاب مناطق برای توسعه» (Choosing regions for Development) سیاست «متمرکز غیر



فرانک مدعی است که استراتژی‌های قطب رشد نه تنها در توزیع رشد اقتصادی و توسعه کمک نمی‌کنند، بلکه از آن جلوگیری کرده و وضعیتی را پیش می‌آورند که در آن الگوی فضائی توسعه نیافتگی تشدید می‌یابد.

۳-۱- انگاره مرکز پیرامون (mgidaraP yrehpireP-eroC)

این انگاره فضای اقتصاد ملی را به دو قسمت: یک منطقه‌ی مرکزی که نخست شهر را دربر می‌گیرد و پیرامون شامل مناطق کمتر توسعه‌یافته تقسیم می‌کند. مرکز کنترل منطقه‌ی خود را در اختیار دارد در صورتی که پیرامون تحت کنترل و وابسته به مرکز است. انتقال نیروی کار، سرمایه، مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای از پیرامون به مرکز در جهت تقویت بنیه‌ی اقتصادی مرکز صورت می‌پذیرد. منطقه‌ی مرکزی، مرکز ابداعات و نوآوری‌هاست ولی در مراحل اولیه مناطق پیرامونی از این نوآوری‌ها نمی‌توانند استفاده کنند. جریان مهاجرت که از ابداع و نوآوری مهم‌تر است باعث ایجاد تغییرات در الگوی سکونت به نفع مرکز می‌شود. تمرکز فضائی تجارت و صنایع را در خود و اطراف نخست شهر

غیرمتمرکز استقرار دهند.

۲) حتی اگر قطب‌های رشد در دستیابی به رشد خود پایا (Self-Sustaining) موفق شوند، صنایع جدیدی که در آن‌ها استقرار خواهند یافت، به احتمال زیاد نخواهند توانست تأثیرات مثبتی در نواحی پیرامونی داشته باشند. به عبارت دیگر، آن‌ها تردید دارند که صنایع مستقر در این قطبها بتوانند با ساختار اقتصادی نواحی پیرامونی (مناطق روستایی) پیوند یابند.

در همان سال که فریدمن تئوری توسعه‌ی قطبی شده خود را ارائه کرد، آندره گوندر فرانک (Andre Gunder Frank) نقد ایدئولوژیکی خود از توسعه‌ی قطبی شده را منتشر نمود. فرانک براساس مطالعات و تحقیقات خود در آمریکای لاتین احساس کرد که صنعتی شدن تحت نفوذ خارجی‌ها تنها به توسعه نیافتگی منتهی خواهد شد. او معتقد بود که استثمار منابع طبیعی توسط شرکت‌های خارجی و سرمایه‌گذاری‌های صنعتی آن‌ها به عنوان قلب صنعتی شدن بر پایه‌ی صادرات پنداشته می‌شد، تنها به وابستگی، بیگانگی، از هم پاشیدگی اجتماعی و سرکوب منتهی خواهد شد.

هوزه لوئی کورگیو (Jose Luis Corragio, 1975) به پیروی از



آن منجر شود. بنابراین تمرکز زدایی از نخست شهر به شهرهای اقماری آن شامل «برگشت تمرکز» نمی‌شود.

«برگشت تمرکز» در کشورهای توسعه یافته خیلی قبل از دهه‌ی ۱۹۷۰ اتفاق افتاده است. یک شاخص برای برگشت تمرکز افزایش نرخ رشد شهرهای ثانویه نسبت به نخست شهر است.

حسن برگشت تمرکز در این است که مداخله‌ی فضائی در جهت (PR) باید به موقع صورت پذیرد؛ یعنی قبل از این‌که پدیده‌ی (PR) خود به خود اتفاق بیفتد باید اقداماتی جهت تمرکز زدایی صورت پذیرد. یعنی اگر بعداً این اقدامات صورت پذیرد ممکن است دیگر لازم نباشد. اگر زودتر اقدام شود، هزینه‌ی آن به مراتب بیشتر خواهد بود (مثال شهرک‌های صنعتی آماده که کسی حاضر نیست به آنجا برود).

در شرایطی ممکن است (مثلاً در کشورهای کمتر توسعه یافته) اتفاق برگشت تمرکز (PR) سال‌های طول بکشد در این شرایط نیز استراتژی تقویت شهرهای میانی استراتژی مفیدی خواهد بود زیرا که این استراتژی می‌تواند در توسعه‌ی اقتصاد محلی مفید واقع شود.

در نظر گرفتن اثرات بازگشت (Backwash Effects) و اثرات نشر (Spread Effects) و برگشت تمرکز (PR) منجر به توزیع موزون خواهد شد، وقتی که چند شهر بزرگ به جای نخست شهر وجود داشته باشند. بنابراین تقویت شهرهای بزرگ در خارج از منطقه‌ی مرکزی نیز می‌تواند در «برگشت تمرکز» (PR) مفید واقع شود.

نشان از علاقمندی تجار به استفاده‌ی مستقیم از دسترسی به مراکز تصمیم‌گیری دولتی، مؤسسات مالی و سایر عوامل اقتصادی است. یک فرضیه‌ی بحث برانگیز این است که نهایتاً رابطه‌ی مرکز - پیرامون از هم پاشیده خواهد شد. سرعت توسعه‌ی اقتصادی، توأم با گسترش بازارها، کشف منابع، توزیع فضائی فعالیت‌ها و جمعیت و افزایش درآمد در پیرامون، تدریجاً باعث جذابیت شهرهای ثانویه واقع در پیرامون می‌شود و باعث می‌شود که صنایع به این شهرها جذب شوند. این امر وقتی اتفاق می‌افتد که ساختار صنایع ایجاد شعبی در سایر مناطق را پذیرا باشد. در اینجا است که انگاره‌ی مرکز پیرامون با نظریه‌ی «برگشت تمرکز» ادغام می‌شود. اما هیچ دلیل روشنی برای از هم پاشیده شدن رابطه‌ی مرکز پیرامون، فعلاً وجود ندارد ولی حتی اگر این از هم پاشیدگی اتفاق بیفتد، تفاوت عمده در این است که این اتفاق کی بیفتد، در ۲۰ سال آینده و یا در ۱۰۰ سال آینده.

۱-۴- برگشت تمرکز (lasrevr noitaziralop)

نظریه‌ی برگشت تمرکز اولین بار در سال ۱۹۷۷ توسط ریچاردسون (H. Richardson) مطرح شد. تعریف برگشت تمرکز به این شرح است: وقتی که روند قطب‌گرایی فضایی در اقتصاد ملی به یک فرآیند پخشایش فضائی از منطقه‌ی مرکزی به سایر مناطق سیستم تبدیل شود. برگشت تمرکز وقتی اتفاق می‌افتد که تمرکز زدایی از مرکز به سایر مناطق، و نه به حاشیه‌ی منطقه‌ی مرکزی و شهرک‌های اقماری



۱-۵- محصور کردن فضائی مناطق ایجاد شده (erusalC laitapS evitceS)

- تأکید بر برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری برای فعالیتهای اقتصادی کوچک مقیاس.
- تغییر و انتقال قدرت از مؤسسات بخشی به واحدهای فضائی (از عمودی به افقی).
- سرمایه‌گذاری در حمل‌ونقل در پیرامون.
- سوبسید به خدمات اساسی در پیرامون.
- سوبسیدهای یک طرفه‌ی حمل‌ونقل (از مرکز به پیرامون)
- استراتژی‌هایی نظیر کنترل محلی روی منابع طبیعی و انسانی محلی نیز می‌تواند در تحقق SSC مفید واقع شوند.

در انگاره‌ی مرکز پیرامون مشخص شد که برای مناطق پیرامونی بسیار مشکل خواهد بود که از الگوی وابستگی به مرکز و تحت سلطه‌ی منطقه‌ی مرکزی بودن رهایی بیابند. بنابراین برای این که توسعه‌ی اقتصادی پایدار در مناطق پیرامونی صورت بگیرد، باید این مناطق منتظر بمانند تا شرایط مناسب برای از هم پاشیدگی این ارتباط فراهم آید. مدل جایگزین این است که مناطق پیرامونی باید برای خود یک راه «خود وابسته» (Self-Reliant) پیدا کنند. مفهوم SSC که توسط استوار (W.Stohr) و تادلینگ (Todtling) ارائه شده است، در همین راستا است:

پاورقی:

- ۱- اثرات بازگشت (Backwash Effects) به انتقال نیروی انسانی و سایر منابع از پیرامون به منطقه مرکزی را شامل می‌شود (اثرات منفی).
- ۲- (اثرات نشر spread effects) به تمرکززدایی و انتقال فعالیت‌ها و رشد به مناطق پیرامونی بلافاصله مرکز اتلاق می‌شود (اثرات مثبت).

مشکل انسجام فضائی بین مرکز و پیرامون این است که منجر به تشدید تفاوت‌های اجتماعی و اقتصادی می‌شود. حتی اگر این تفاوت‌ها از طریق توزیع مجدد درآمد و منابع از مرکز به پیرامون کاهش یابند، پیرامون فاقد نفوذ در تصمیم‌گیری‌ها است. هدف SSC به حداقل رساندن اثرات بازگشت (Backwash Effects) و ارتقاء خود اتکایی است.

شرایطی که می‌توانند منجر به تحقق اهداف (SSC) بشوند عبارتند از:

- در نظر گرفتن ملاحظات سیاسی و اجتماعی در سیاست‌های توسعه‌ی فضائی کشور.
- در نظر گرفتن عامل فاصله‌ی پیرامون تا مرکز به عنوان عاملی مثبت برای تمرکز زدائی تصمیم‌گیری و نه به عنوان مانعی برای تعادل فضائی.